

انقلاب لوکوموتیو تاریخ و انقلاب بهترین تراپی توده‌ای است

حسن معارفی پور



کائوتسکی می‌گوید که برای اینکه لوکوموتیو را به حرکت درآورد باید گواهی‌نامهٔ انقلاب را گرفت، تروتسکی^۱ در پاسخ به کائوتسکی پاسخ می‌دهد که چطور می‌توان یک انقلاب را به جریان انداخت وقتی هرگز در عمل برای به حرکت درآوردن انقلاب کاری نکرده و هرگز در این لوکوموتیو ننشسته باشیم و تمام زندگی در خانه و کابینهٔ حکومتی ننشسته باشیم، چطور می‌توانیم این لوکوموتیو را به حرکت در بیاوریم.

والتر بنیامین^۲ تلاش کرد استعارهٔ مارکس در مورد انقلاب را وارونه کند و انقلاب را نه به عنوان لوکوموتیو را به عنوان ترمز اضطراری برای توقف سرمایه‌داری که با تمام قدرت حاکمیت خود را به جهان می‌گستراند به کار ببرد؛ بنابراین نزد بنیامین انقلاب نه لوکوموتیو تاریخ بلکه ترمز نگه داشتن سرمایه‌داری است.

رزا لوگزمبورگ از طریق بررسی تجربهٔ انقلابات فرانسه و روسیه تلاش کرد، مسئله را طور دیگری ترجمه کند و استعارهٔ مارکس از انقلاب را تکمیل تر کند. برای لوگزمبورگ انقلاب لوکوموتیو تاریخ است، اما لوکوموتیوی که از تند پیچ‌های تاریخی، سربالایی‌ها و مسیرهای صعب‌العبور می‌گذرد و اگر نتواند با تمام سرعت این تندپیچ‌ها و سربالایی‌های تاریخ را رد کند، از طرف نیروهای ارتجاعی وابسته به گذشته به عقب رانده می‌شود و وقتی لوکوموتیو در مسیر سربالایی به عقب برگرد، نه تنها تمام سرنشینان آن یعنی نیروهای انقلابی، بلکه تمام کسانی که تلاش کرده‌اند، استارت یک انقلاب را بزنند و با آن همراهی کنند، توسط ضد انقلاب اعدام و یا به تبعید محکوم می‌شوند. بی‌دلیل نیست که والتر بنامین فاشیسم را محصول شکست انقلاب می‌دانست. رزا لوگزمبورگ از طریق بررسی تجربه‌های جدید انقلاب و ضد انقلاب، از جمله تجربهٔ سوسیال دموکراسی در فنلاند، جریانی که مثل سوسیال دموکراسی در دیگر کشورها در تلاش بود از طریق مسیر پارلمانی به قدرت برسد و به نوعی فتیش دولت داشت و نتوانست دولت را مثل بلشویک‌ها در هم بکوبد، به تکامل نظریهٔ مارکس در مورد انقلاب پرداخت. مماشات جویی جناح “چپ” سوسیال دموکراسی در فنلاند با دولت بورژوازی و دفاع جناح راست به صورت آشکارا از ارتجاع گذشته باعث شکست انقلاب و

^۱ Leo Trotzki (1879-1940)

در جوانی یک آنتی کمونیست بود که در دوران زندان با دو جستار از آنتونیو لاپریولا آشنا می‌شود و با خواندن این دو جستار به مارکسیسم گرایش پیدا می‌شود. تروتسکی یکی از تاثیرگذارترین انقلابیون روسیه در جریان انقلاب ۱۹۰۵ و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود، کسی که بعد از انقلاب اکتبر در جناح چپ حزب کمونیست روسیه بعد از مرگ لنین و بخشی از اپوزسیون می‌شود که بعد از قدرت گیری استالین از شوروی و بعد اروپا اخراج و از ترکیه به مکزیک می‌رود و آنجا توسط عوامل استالین با تبر کشته می‌شود.

^۲ Walter Benjamin (1892-1940)

بنیامین یکی از سوسیالیست‌های عارفانه، منتقد فرهنگی و فیلسوف و از پیش‌قراوانان مکتب فرانکفورت بود که تأثیر زیادی بر اندیشه‌های آدورنو داشت. نوامبر ۱۹۴۰ والتر بنیامین متفکر، فیلسوف و هنرمند و ادیب متواری از فاشیسم هیتلری، بعد از آنکه در پاریس برای گذراندن زندگی‌اش به دست فروشی در کنار خیابان افتاده بود و فاشیسم هیتلری به فرانسه حمله کرده بود، از فرانسه به طرف اسپانیا راه می‌افتد و وقتی که مأموران مرزی او را به اسپانیا راه نمی‌دهند، علیرغم بیمار بودنش از ترس دیپورت به آلمان و افتادن به دست نازی‌ها، به زندگی خود خاتمه می‌دهد. والتر بنیامین انسانی به شدت توانا و با نبوغ فکری بی‌نظیر بود. به قول لوکاچ مهمترین مسائل را طرح می‌کرد، اما هرگز برای مسائلی که طرح می‌کرد، جواب نداشت. بنیامین همچون بلوخ (فیلسوف مسیحیایی) تحت تأثیر تئولوژی مسیحیایی و رومانتیستی بود و تحت تأثیر لوکاچ (کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی) و به خاطر ارتباط با برتولت برشت به مارکسیسم نزدیک می‌شود، اما تا روزی که زنده بود، دست از تفکرات مسیحیایی خود نمی‌کشد. آخرین اثر بنیامین تزهایی در مورد مفهوم تاریخ است. نسخهٔ اصلی آن را قبل از فرار از پاریس به ژرژ باتای لِه می‌دهد و باتای هم بعدها برای انتشار به هانا آرنِت می‌دهد، تا او این نسخهٔ آخرین اثرش را به دست آدورنو و هورکهایمر برای برساند. گفتنی است که هانا آرنِت این تزه را با صدای بلند برای سرنشینان کشتی می‌خواند.

آثار و نوشته‌هایش در زمینهٔ زیبایی شناسی جزو بهترین‌ها هستند.

تفکرات سیاسی‌اش در رابطه با تاریخ و غیره ملغمه‌ای از یهودیت، آناشسیسم و مارکسیسم عرفانی‌اند و آدرس عوضی به آدم جویای حقیقت و خواهان کمونیسم می‌دهند.

پیروزی ضدانقلاب شد. این تئوری رزا لوگزمبورگ در مورد روسیه هم صدق می‌کند، چون در شهر سامارا در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ اکثریت با منشویک‌ها و سوسیال دموکراتیک همراهی کردند و هژمونی سوسیال دموکراسی بر هژمونی انقلاب غالب شد.

سوسیال دموکراسی ضد انقلابی در آلمان که خود یکی از عاملین اصلی ضد انقلاب و کشتار انقلابیون کمونیست و کارگران در انقلاب ۱۹۱۹ از جمله از عاملین اصلی قتل رزا لوگزمبورگ و کارل لیبکنشت^۳ بود، هم اگرچه با منشویسم و سوسیال دموکراسی فنلاندی و حتی سوسیال دموکراسی اتریشی از یک خاستگاه می‌آمدند، اما جنایت‌کارترین و سرکوبگرترین نیرو در بین تمام نیروهای سوسیال دموکرات اروپا شد.

سوسیال دموکراسی آن‌چنان در ارتجاع گذشته ذوب شده بود که جنگ امپریالیستی را بر انقلاب سوسیالیستی ترجیح داد و حاضر بود به صورت مستقیم به نیروهای انقلابی و کارگران سوسیالیست شلیک کند و حتی برای اولین بار در تاریخ بشر برای کشتار کارگران کمونیست و انقلابی در میدان الکساندر برلین از هواپیمای جنگی استفاده کند، اما حاضر نبود راست افراطی و نیروهای فاشیست اولیه یعنی کلاه خودپوشانی^۴ که برای اولین بار صلیب شکسته را به عنوان سمبل کشتار یهودیان می‌پوشیدند، را منزوی کند. سوسیال دموکراسی نه تنها این نیروهای فاشیست اولیه از جمله ارتش آزاد موسوم به فرای کورپس^۵، و اس‌آ و کلاه خودپوشان که بخشی از رهبری اینها بعدها جزو سران نازی و زندانبان‌های فاشیست و قاتلین یهودیان شدند، را منزوی کند، بلکه این جانپان را برای قتل‌عام انقلابیون کمونیست و آنارشیزست در فاصله انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ تا شکست انقلاب در سال‌های ۱۹۲۵ در منطقه روهر، در مونیخ، در برمن، در برلین و هامبورگ به کار گرفت.

با قدرت‌گیری ضد انقلاب فاشیستی و نازیسم هیتلری بخشی از سوسیال دموکرات‌ها هم خود قربانی فاشیسم هیتلری شدند. سوسیال دموکراسی ولی به دلیل خاستگاه طبقاتی بورژوازی و متزلزلش و به خاطر ایدئولوژی‌ای که نمایندگی می‌کند، به خاطر ذوب شدن در ارتجاع گذشته، اعتقاد به دولت بورژوازی و عقلانیت ابزاری آن حاضر است بارها و بارها خود قربانی فاشیسم شود، اما هرگز انقلابی را به پیش نبرد و با انقلابیون همراه نشود.

انقلاب به عنوان ترائی کلکتیو

³ Karl Liebknecht (1971-1919)

یکی از فعالین سیاس کمونیست، از نزدیک‌ترین رفقای رزا لوگزمبورگ، مخالف ملیتاریسم و جنگ و اولین کسی بود که در رایش‌تاک آلمان مسئله به رسمیت شناختن کشتار ارمنی‌ها توسط امپراتوری عثمانی را طرح کرد و بعد از دستگیری به خاطر مخالفت با ملیتاریسم جنگی سوسیال‌دموکرات‌ها و تصویب بودجه جنگ جهانی اول سخنرانی‌های زیادی علیه جنگ کرد و مدت‌ها هم در زندان به سر برد، تا اینکه بعد از آزادی از زندان به دستور رهبری حزب سوسیال‌دموکرات و شوونیست آلمان در اوج انقلاب ۱۹/۱۹۱۸ توسط ارتش آزاد به همراه رفیق و هم‌زمش رزا لوگزمبورگ کشته شد. لیبکنشت در زندان نقدهای جدی‌ای به تئوری ارزش مارکس مطرح کرده بود، که کمتر مورد بحث قرار گرفته شده‌اند.

⁴ Stalhelm

(سربازان جبهه) یک گروه راست افراطی و فاشیست اولیه بود که در ۲۵ دسامبر ۱۹۱۸ توسط Franz Seldte در مگدبورگ تأسیس شد. این گروه راست افراطی در واقع یک جریان اولتراراست ملیتانت نزدیک به حزب ناسیونالیست خلق آلمان که DNVP، حزبی که در نهایت به همراه هیتلر حزب ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان را تشکیل داد.

⁵ Freikorps

به عنوان ارتش آزاد متشکل از سربازان از جبهه برگشته و افسران جنگی بود که مثل کلاه خود پوشان گرایش راست افراطی و فاشیستی داشتند و در سال ۱۹۱۹ برای سرکوب انقلاب ۱۹۱۹ سازماندهی شده و در کشتن رزا لوگزمبورگ و کارل لیبکنشت، سرکوب‌های خونین ارتش سرخ منطقه روهر در استان نوردراین وستفالن و همچنین در سرکوب جمهوری شوروی نقش داشتند.

مبنای روان‌شناسی مارکسیستی که لوسین سو^۶ یکی از مهم‌ترین چهره‌های اصلی آن است بر تزه‌های فوئرباخ به ویژه تز سوم و ماتریالیسم تاریخی بنا نهاده شده است.

"آموزه ماتریالیستی مبنی بر این که انسان‌ها محصول محیط و تربیت‌اند و بنابراین انسان‌های دگرگون شده محصول محیطی دیگر و تربیتی دیگراند، فراموش می‌کند که محیط به وسیله انسان‌ها دگرگون و مربی خود باید تربیت شود. از این رو ضرورتاً به این نتیجه می‌رسد که جامعه را به دو بخش تقسیم کند که یکی از آن دو بر جامعه فرادستی دارد (مثلاً در نزد رابرت اون). تقارن دگرگون‌سازی محیط و فعالیت انسانی، یا خود دگرگون‌سازی صرفاً می‌تواند همچون پراکسیس دگرگون‌کننده دریافته و به نحو عقلانی فهمیده شود" (مارکس، ۱۸۴۵ تزه‌های فوئرباخ، تز سوم^۷).

انقلاب اگرچه از تغییر خود شروع می‌شود و یک انقلاب درونی است، بر اساس آنچه هگل در علم منطق هگل، می‌گوید، لازم است یک جایی جنبه بیرونی پیدا می‌کند و خود را به نمایش می‌گذارد. "ذات باید خود را پدیدار کند" (هگل، ۱۸۱۲^۸ علم منطق)

انقلاب نه تنها جنبه بیرونی یک تحول و انقلاب درونی در انسان انقلابی است، انسانی که دیگر به وضع حاکم و موجود تن نمی‌دهد، بلکه بهترین نوع تراپی جمعی و کلکتیو در دورانی است که انسان در افسردگی و ناامیدی، یاس و سرخوردگی، بیگانگی، فتشیزم و سرگردانی رنج می‌برد. بیگانگی، یاس، سرگردانی، فقر و تباهی انسان و فتشیزم و سلطه انسان بر انسان نه با سوسیال دموکراسی و نه با یکی دیگر از اشکال حاکمیت بورژوازی و نه از کانال پارلمان بلکه از طریق یک انقلاب اجتماعی رادیکال و سوسیالیستی برای حاکم کردن یک حاکمیت شورایی از پایین، شکل دادن به زندگی همبسته، حاکمیت انسان بر خود و نیروی کارش و برای پایان دادن به حاکمیت سرمایه‌داری ممکن است.

در شرایط انقلابی و اعتراض آدرنالین در بدن انسان سطح بالا ترشح می‌شود، هورمون‌های خوشحالی ناشی از هیجان انقلابی وقتی ترشح می‌شوند، بر روی روحیه و روان انسان تاثیر می‌گذارد مسئله‌ای که امید به زندگی جدید و انسانی، امید به تغییر وضع بردگی موجود را بیدار می‌کند، میلیون‌ها برابر از اتاق‌های تراپی "روان‌شناسان" "انتقادی" مفیدتر و کارا تر باشد.

اگر خواهی خود را تغییر دهی جهان را تغییر بده و اگر به دنبال تغییر جهان هستی خودت را تغییر بده و انقلابی شو و به صف پرولتاریا و معترضین بپیوند، به جای اینکه به روضه‌خوانی تخدیرگرانه روان‌شناسان زرد و جن‌گیران مدرن دولتی و غیر دولتی در مورد کنترل خشم گوش دهی و یا ژاژخایی اصلاح‌طلبان فاشیست و قاتل، سوسیال دموکرات‌های مزدور سرمایه و آخوندها را گوش دهی. خشم را به یک منطق و عقلانیت انقلابی پیوند بزن و آن را با دیگران به اشتراک بگذار و آن را در جنبش انقلابی برای در هم شکستن فاشیسم و نظام سرمایه‌داری سرمایه‌گذاری مبارزه کن و علیه روضه‌خوانی روانشناسان این آخوندهای جدید ایستادگی کن.

⁶ Lucien Séve(2926-2020)

روان‌شناس مارکسیست و فیلسوف کمونیست فرانسوی است که آثار بسیار مهمی از جمله "مارکسیسم و تئوری شخصیت" و "چگونه جهان را تغییر دهیم؟" را به جا گذاشته است. یک بخش از تحقیقات این نویسنده برجسته را رفیق ایمانوئل شکران به فارسی ترجمه کرده است و در سایت آکادمیا قابل دسترس‌اند.

^۷ تزه‌های فوئرباخ به زبان اصلی

http://www.mlwerke.de/me/me03/me03_005.htm

⁸ Wissenschaft der Logik 1812-16

<http://www.zeno.org/Philosophie/M/Hegel,+Georg+Wilhelm+Friedrich/Wissenschaft+der+Logik>

انقلاب به مثابه "پدرکشی"

برخی از روان‌شناسان فرویدی بر این عقیده‌اند که انقلاب نوعی "پدرکشی" یا همان عقده ادیپ است. اولاً عقده ادیپ را فروید بر اساس افسانه و اسطوره‌های یونانی گرفته است و هیچ منبع تاریخی و تجربی برای اثبات حقانیت آن وجود ندارد، دوم اینکه اگر هم می‌داشت داشت، بگذار بکشند مردم پدرانی را که زندانبان، جلاد و فاشیست، آدم‌کش و تیر خلاص بودند.

اگر نازی‌هایی که در کشتار میلیون‌ها یهودی سهیم بودند، دستگیر و تیرباران شدند، پدرکشی بود، خوب بگذار به این پدرکشی زنده باد بگوییم! جهان بدون نازی‌ها قابل تحمل‌تر است، وقتی بازپروری این جلادان ممکن نیست.

البته این را باید بگوییم که برخلاف افسانه و اسطوره‌سرایی بورژوازی لیبرال هیچ وقت فاشیست‌ها در غرب با سقوط دولت‌های فاشیستی و نازیسم هیتلری از بین نرفتند و همان‌طور که هانس یورگن کرال می‌گوید دولت آلمان بعد از ساقط شدن نازیسم همچنان یک دولت پسا فاشیستی بود، چون دولتی به ظاهر دمکراتیک اما بدون پارلمانتارهای دمکرات و ساختار دمکراتیک بود. به تعبیری اگر چه پارلمان در آلمان پسا فاشیستی وجود داشت، در آنجا حتی یک فرد دمکرات هم وجود نداشت و پارلمان توسط نازی‌های بازمانده از رژیم فاشیست هیتلری اداره می‌شد.

اگر انقلاب در ایران را "روان‌شناسان" متجاوز به روح و روان مردم "پدر کشی" ترجمه می‌کنند، بگذار بکنند. اگر پدرکشی به معنی کشتن فاشیست‌های تیر خلاص زن، لاجوردی‌ها، خلخال‌ها، شریعتمداری و خامنه‌ای و سپاهی‌هاست، بگذار بکشند مردم بی‌لبخند این پدران فاشیسم اسلامی را. "پدری" که قصاب انسان‌های آزادی‌خواه و کمونیست، زنان آزاده و کارگران انقلابی، زندانیان سیاسی و حاشیه‌نشینان آبان بوده است، بگذار سلاخی شود. هر کس با جلاد احساس همدردی و هم سرنوشتی می‌کند، جاهل نیست، تبهکاری است که به دنبال حفاظت از جلادان انسان و بازتولید سیستم جلادی است.

انقلاب جارو کردن ارتجاع گذشته و محافظه‌کاری حال است. انقلاب پایان دادن به یک سیستم و خلق یک سیستم دیگر با مناسبات تولیدی دیگر و فرهنگ و اخلاق متفاوت است. انقلاب بازگشت به گذشته و ستایش ارتجاع و بربریت نیست، بلکه در هم کوبیدن بربریت مدرن و ارتجاع گذشته یک بار برای همیشه و به صورت رادیکال است. هر کس سر راه انقلاب قرار بگیرد توسط اربابه انقلاب له می‌شود و به تاریخ می‌پیوندد.

اگر روان‌شناسان مبتذل و فرویدی انقلاب را "پدرکشی" می‌خوانند، به خاطر این است که می‌خواهند مانع انقلاب شوند و ارتجاع حاکم را حفظ کنند. به تعبیر دیگر آنان ضدیت خود را این‌گونه با انقلاب اعلام می‌کنند که باید جلو بازتولید این سیستم خشونت و "عقده ادیپی پدرکشی" برای رسیدن به مرحله سوژگی است، گرفته شود. اما همان‌طور که هگل در پدیدارشناسی روح می‌گوید، رسیدن به مرحله به رسمیت شناسی نیازمند جنگ بر سر مرگ و زندگی است و برده تنها زمانی می‌تواند به سوژگی برسد که ارباب را در این جنگ شکست دهد و او را ناچار به انجام کارهایی کند که خود برده تاکنون به آن مشغول بوده است، در این جنگ اگر اربابان تسلیم شدند، آنان را باید به کار بگیریم و اگر حاضر نبودند تسلیم شوند، یا کشته می‌شوند و یا ما را می‌کشند. انقلاب میدان واقعی جابه‌جایی قوا و تحمیل سوژگی است و همان‌طور که مارکس می‌گوید در میدان مبارزه طبقاتی وقتی کشمکش و تضاد به حدی می‌رسد که هر دو طرف خود را نماینده "حق" می‌دانند، آن زمان تلاش برای حل مسائل طبقاتی از راه‌های قانونی ممکن نیست و این جبر و زور یا همان قهر است که تعیین می‌کند، چه کسی در این میدان پیروز می‌شود و به مرحله سوژگی می‌رسد.

کسانی که با انقلاب با این گزاره که انقلاب بازتولید چرخه خشونت و یا بازتولید قدرت است، مقابله می‌کنند، نمی‌دانند که انقلاب خشونت نیست، بلکه در هم شکستن خشونت سیستماتیک و قهر انحصاری دولتی است.

آنان عملاً مردم را به هیچ کاری نکردن دعوت می‌کنند، هیچ کاری نکردن کاهلی است، طفیلی‌گری است، بازتولید فاشیسم و ارتجاع و خشونت سیستماتیک و سازمان یافته و بروکراسی دولتی و تروریسم عریان انحصاری دولتی است. پس بگذارید از قهر

انقلابی به عنوان "خشونت" گذرا برای گذرا از خشونت مداوم طبقه حاکم بهره بگیریم و از طریق قطع کردن زنجیر خشونت به شکل قهرآمیز و یک باره، جلو بازتولید چرخه این خشونت را بگیریم به جای اینکه از طریق بی عملی به بازتولید آن کمک کنیم. قهر انقلابی مامای تاریخ است، قهر انقلابی همچون عمل سزارین است. مقطعی است و اگرچه درد دارد، اما زایمان بعد از این قهر نسل فعلی و آینده را از فاشیسم نجات می‌دهد (والتر بنیامین به درست می‌گفت که فاشیسم از درون شکست انقلابات و ضد انقلاب زاییده می‌شود).

پس زنده باد قهر انقلابی برای نجات نسل آتی و فعلی و مرگ بر محافظه‌کاری و بازتولید سلطه طبقه حاکم و خشونت سیستماتیک.

صلح همان‌طور که کانت می‌گوید چیزی نیست جز موقعیت بین دو جنگ. برای پایان دادن به جنگ ابدی سرمایه علیه ستم‌کشان باید وارد جنگ طبقاتی شد و با انقلاب کارگری و استقرار سوسیالیسم، پایان دادن به مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، روابط برده‌وارانه انسان کارگر و تمام مزدبگیران، روابط سوژگی و ابژگی در بین جنس زن و مرد و دیگر جنسیت‌ها، روابط سوژگی و ابژگی بین "ملیت"‌های مختلف، پایان دادن به بردگی و شیء‌وارگی کالایی و در نهایت تحقق کمونیسم به صلح ابدیت بخشید. صلح در جامعه طبقاتی، در جامعه‌ای که تضاد و استثمار انسان بر انسان حاکم است، در جامعه‌ای که زنان و اقلیت‌های ملی و جنسی نه به عنوان شهروند و سوژه انسانی بلکه به عنوان ابژه به حساب می‌آیند، در جامعه‌ای که نابرابری طبقاتی بین کشورها حاکم است، در جامعه‌ای که دول امپریالیستی خود را کلانتر جهان می‌دانند ممکن نیست. صلح ابدی تنها با کمونیسم متحقق می‌شود، همان‌طور که آزادی جوهری تنها از طریق کمونیسم خلق می‌شود. پس پیش به سوی انقلاب، سوسیالیسم و کمونیسم

مطالبات بورژوازی محصول تعارضات اندیشه بورژوازی و آگاهی وارونه

مطالبه "کثافت گشت ارشاد را جمع کنید" مطالبه‌ای رفرمیستی، اصلاح‌طلبانه، مطالبه‌ای در چارچوب جمهوری اسلامی است و ریشه در یک منطق ابزاری بورژوازی یا آگاهی کاذب و وارونه دارد. مسئله بر سر جمع کردن این یا آن شاخه فاشیسم اسلامی نیست، مسئله بر سر نابودی کلیت فاشیسم و شیوه تولید کاپیتالیستی است، شیوه تولیدی که نیازمند روبنای دولتی سرمایه‌دارانه یا در شکل لیبرالی یا فاشیستی آن است.

لیبرال‌ها و اصلاح‌طلبان تلاش می‌کنند مسئله فاشیسم اسلامی در ایران را تا حد "کثافت گشت ارشاد" تقلیل دهند. جمهوری اسلامی بدون گشت ارشاد، بدون کمیته‌های آدم‌کشی، بدون آخوند و عمامه، حتی بدون سازمان اطلاعات و حوزه علمیه قم، اگر حتی به یک رژیم "سکولار" ناسیونالیستی و نژادپرست با پارلمان بورژوازی و انتخابات آزاد تبدیل شود که هرگز نخواهد شد، باز هم این رژیم را باید ساقط کرد و نه اینکه دنبال بهبود آن بود. اما از آنجایی که ایدئولوژی بورژوازی و لیبرالی بر منطق بخش وسیعی از جامعه سنگینی می‌کند، اصلاح‌طلبان به ظاهر برانداز شده به راحتی می‌توانند مطالبات ارتجاعی و صلح‌طلبانه خود را به عنوان مطالبه کل جامعه به خورد مردم بدهند. توده‌های کارگر و زحمتکش در سراسر ایران باید به مراتب آگاه‌تر از این باشند که گول این وعده‌های زیبایی‌شناختی مصرفی این یا آن فراکسیون بورژوازی و اصلاح‌طلبان حکومتی به حاشیه رانده شده را بخورند.

مسئله اصلاح نظام نیست، همان‌طور که در آبان نود و هشت هم این مسئله با دقت در شعار "اصلاح‌طلب، اصول‌گرا دیگر تمامه ماجرا" طرح شد، بلکه پایان دادن به حاکمیت فاشیسم اسلامی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در نظام سرمایه‌داری فاشیستی ایران و نه "متعارف" کردن سرمایه‌داری ایران و تبدیل فاشیسم اسلامی به یک لیبرالیسم پروغرب است. سرمایه‌داری در هیچ جای دنیا متعارف نیست. سرمایه‌داری لیبرالی هر وقت لازم باشد، به سفره مردم تعرض می‌کند، جیب مردم را از طریق بالا بردن هزینه زندگی و مسکن و پایین آوردن دستمزدها خالی می‌کند. همین سرمایه‌داری غرب که قبله لیبرال‌ها و اصلاح‌طلب ایرانی است، هزینه تروریسم بین‌المللی و جنگ اوکراین را از کارگران و زحمتکشان اروپا می‌گیرد و از طریق گران کردن زندگی مردم

و هزینه سوخت و مواد غذایی و تمام امکانات حیاتی برای زندگی انسان هزینه جنگ و تروریسم غربی را از جیب طبقه کارگر می‌گیرد. اختصاص صد میلیارد یورو از طرف پارلمان آلمان به ارتش این کشور که متشکل از صدها شبکه راست افراطی و نئونازیستی است، از جیب کارگران و زحمتکشان پرداخت می‌شود. افزایش چند درصدی هزینه سوخت از ماه اکتبر، تعرض افسارگسیخته این بورژوازی "متعارف" به سفره و زندگی کارگران و زحمتکشان است؛ بنابراین سرمایه‌داری به عنوان سیستمی که کلیت آن بر استثمار و بهره‌کشی انسان از انسان و نیز بر تعرض افسارگسیخته به زندگی کارگران بنا نهاده شده است، حتی در "دمکراتیک" ترین کشورهای جهان حاضر است برای حفاظت از منافع سرمایه‌داران و حفظ استثمار و بردگی انسان، معترضین و مخالفین این نظام را با تانک زیر بگیرد.

سرمایه‌داری سیستمی است که به صورت مداوم برای انباشت سرمایه حاضر است مرزهای کشورهای دیگر را درنورد و مردمان دیگر کشورها را به بردگی بگیرد، تا بتواند خود را بازتولید کند. بهترین سرمایه‌داری سیستمی است که به گورستان سپرده شده باشد؛ بنابراین به جای مطالبات رفورمیستی و اصلاح‌طلبانه لازم است سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و پایان دادن به حاکمیت سرمایه بر نیروی کار را به عنوان رئال پولیتیک انقلابی انتخاب کرد و به جای توهم بهبود شرایط زندگی انسان در چارچوب فاشیسم اسلامی از طریق لغو حجاب اجباری، "پایان دادن به گشت ارشاد" و غیره را از سر بیرون کنیم.

بین ما کارگران و جمهوری اسلامی دریایی از خون (سی خرداد شصت، نسل‌کشی‌ها در کردستان و سرکوب مردم ترکمن صحرا، حمله به کردستان، به مناطق قشقایی نشین شیراز، کشتار زندانیان سیاسی، قتل‌های زنجیره‌ای، کشتار کارگران خاتون آباد و هزاران کشتار و اعدام دیگر) است، ما حق نسل‌های گذشته را از آفازده‌ها، فاشیست‌های اسلامی، آدمکشان این نظام و تمام کسانی که به شکل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و نظامی در بازتولید این نظام ترور و خشونت دولتی، این نظام حکومت نظامی مداوم و این نظام فاشیستی نقش داشته‌اند، خواهیم گرفت.

اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی رجزخوان و فراخوان‌دهندگان رواداری با فاشیسم، مدافعان "حقوق بشر" بورژوازی و "اراده انسان"، رأی‌دهندگان به فاشیسم اسلامی و لابی‌های رژیم، محور مقاومتی، سلب‌بیتی‌های کوکی و شارژی و تمام کسانی که به صورت مستقیم و غیرمستقیم از این رژیم فاشیستی دفاع کرده و می‌کنند، قاتل مهسا امینی‌ها و شلیک‌رسانی‌ها هستند. برای گرفتن حق تمام کشته‌شدگان ۴۳ سال گذشته ما باید در فردای انقلاب تمام این آشغال‌ها را بر اساس میزان جنایت‌های اکتیو و پاسیوی که انجام دادند، محاکمه کنیم و دمار از روزگارشان در بیاوریم. همه این‌ها پایه‌های فاشیسم اسلامی و دلیل بازتولید این نظام ترور و خشونت، تجاوز و آدم‌کشی‌اند.

محور مقاومت و "چپ" ناتویی هر دو از یک منطق‌اند. هر دو کثافتی هستند که بورژوازی را مثل حباب روی آب تولید می‌کند. سم‌هایی هستند که به اسم چپ از فاشیسم، امپریالیسم غربی و شرقی دفاع می‌کنند. هر دو از زاویه منافع دولت‌های کاپیتالیستی و کارگر ستیز به مسئله قدرت سیاسی می‌نگرند. هر دو از این یا آن جناح از سرمایه دفاع می‌کنند.

مسیر بی‌بازگشت

مبارزات مردم ایران وارد مرحله‌ای شده است که هیچ راه بازگشتی نیست. ما به سربالایی انقلابی در ایران رسیدیم و باید لوکوموتیو تاریخ را از این تندپیچ تاریخی رد کرد و از سربالایی عبور داد و هر نیروی که سر راه انقلاب قرار گرفت را باید زیر چرخ‌دنده‌های انقلاب له کرد.

موش کور تاریخ از زیرزمین بیرون آمده است و دیگر قابل کنترل نیست. این موش کور یک بار در دی ماه ۹۶ از زیر زمین بیرون آمد و بار دیگر در آبان ۹۸ و این بار موش کور با قدرت بیشتری به حرکت خود ادامه می‌دهد.

تفاوت قیام فعلی با خیزش دی ماه و قیام آبان ماه در فرم مبارزه و اتحاد بیشتر توده‌های کارگر و ستم‌کش، رادیکالیزه‌تر و روشن‌تر شدن شعارها و تعرضی‌تر شدن مردم است. اگر در قیام دی ماه رژیم فاشیست در فاصله چند روز بالای هزار و پانصد

نفر را قتل عام کرد، این بار فرم تعرضی مبارزه و حمله مستقیم به پلیس و لباس شخصی امکان کشتار وسیع به سبک آبان ماه ۹۸ را از رژیم گرفته است. مسئله دیگر اتحاد طبقاتی و ایدئولوژیک مردم از یک طرف و شکست مطلق ایدئولوژیک رژیم و دشمنان رنگارنگ طبقه کارگر یعنی اپوزیسیون بورژوازی از طرف دیگر است. اصلاح طلبان حکومتی از یک طرف می خواهند مردم را از قیام دور کنند و از طرف دیگر علیرغم اینکه به لحاظ تاریخ بخشی از حاکمیت فاشیستی بوده اند و تمام تلاششان را می کنند این سیستم را نگه دارند، اما به طور مطلق آنان هم شکست هژمونیک خورده اند و کارشان تمام است.

تنها نیرویی که به صورت ایدئولوژیک و سیاسی از ماندگاری این رژیم با چنگ و دندان در مقابل اعتراض مردم ایستاده است، نیروهای عقیدتی رژیم و اراذل و اوباش سپاه پاسداران، لباس شخصی ها، اطلاعاتی ها و دور و بری های بیت رهبری هستند. بخش زیادی از نیروهای انتظامی و ارتش حاضر نیستند پای جنگ مرگ و زندگی بروند، چون خود در این سیستم از جمله نیروهایی هستند که قربانی فقر و بدبختی و سیاست های نئولیبرالی رژیم و سپاه پاسداران شده اند. سپاه پاسداران و لباس شخصی های امنیتی دور و بر بیت رهبری هم یک اقلیت خون آشام الیگارش هستند که به تنهایی از پس سرکوب این قیام بر نمی آیند.

بنابراین این قیام توده ای تر و گسترده تر خواهد شد و تمام مناطق شهری و روستایی را در بر می گیرد. زمین زیر پای حاکمیت در حال ذوب شدن است و حاکمان و فاشیست های حکومتی هرگز تا این اندازه احساس ترس نکرده اند و هرگز تا این میزان دست و پاچلفتی نبوده اند. خشم مردم به منطق و آگاهی طبقاتی گره خورده است و بیشتر گره می خورد، ترکیب خشم و منطق به سازمان یابی انقلابی و سراسری و تغییر هژمونیک به نفع طبقه کارگر و در نهایت انقلاب می شود.

شعارهایی همچون: "کردستان است قلب انقلاب ایران"، "کردستان، کردستان گورستان فاشیستان (فاشیست ها) نشان از شکست مطلق هژمونی فاشیستی اسلامی و سلطنتی و پاسخی رادیکال به تمام نیروهای ناسیونالیست و نژادپرست، افسانه و اسطوره های فاشیسم خمینی و ارتجاع نژادپرستانه شاهنشاهی است. دیری نباید که گورستان فاشیست ها یعنی کردستان توسط فاشیست های پهلوی مورد تعرض فاشیستی و راسیستی قرار داده شد و کارگران انقلابی به خاک افتاده در کردستان که برای جهانی بدور از فقر و بردگی به میدان آمده بودند و به خاک افتادند، توسط فاشیست های سلطنتی و وطن پرستان، ایرانشهری ها و ارزشی ها زیر نام "وطن فروش" مورد اهانت و بی حرمتی قرار داده شدند.

کمتر کسی هست به این تبلیغات فاشیستی خمینی روبرو نشده باشد و این جمله به گوشش نخورده باشد که "کردها سر می برند".

کمتر کسی هم در کردستان پیدا می شود که شروع برنامه های رادیو کومه له با صدای محمد کمالی را نشنیده باشد. برنامه رادیو کومه قدیم (نه این زحمتکش ابراهیم علیزاده موسوم به کومه امروزی) این گونه شروع می شد: "صدای انقلاب ایران را از کردستان می شنوید".

این جمله البته آگاهانه توسط کومه له کمونیست قدیم و نماینده مارکسیسم انقلابی به کار می رفت. یک بار به این مفهوم که صدای انقلاب در کردستان خفه نشده و بار دیگر اشاره به مکان پخش برنامه کومه له از کردستان بود.

کردستان ایران تا امروز سنگر انقلاب ایران و مقاومت قهرمانانه در مقابل فاشیسم اسلامی و ارتجاع محلی بوده و هست و امروز مردم در دیگر نقاط کشور به این درک عمیق و جوهری رسیده اند که باید تمام کشور را مانند کردستان انقلابی کنند، تا بتوانند فاشیسم اسلامی را به زیر بکشند و هم زمان در مقابل ارتجاع ملی و محلی بایستند.

اگر هیتلر کمونیست ها و یهودیان را به عنوان دشمن اصلی قلمداد می کرد، چون اندیشه فاشیستی اش بر این بنا نهاده شده بود که انقلاب اکتبر برای رهایی یهود بود. انقلاب اکتبر اگرچه رهایی یهود را از بیگانگی قومی، مذهبی همچون رهایی طبقه کارگر و زنان از استثمار و بردگی جنسی و رهایی تمام ملل از ملی گرایی و ارتجاع بورژوازی را مد نظر داشت ولی هرگز به مسئله یهود ختم نمی شد.

خمینی فاشیست هم کردها را دشمن قلمداد می کرد، نه به این خاطر که ناسیونالیست های کرد خواهان حکومت محلی خودمختار زیر چکمه فاشیسم اسلامی بودند، بلکه به این خاطر کردستان سنگر کمونیست های ماکزیمالیستی بود، کمونیست هایی که به چیزی جز سرنگونی انقلابی فاشیسم اسلامی و حاکمیت بورژوازی رضایت نمی دادند.

امروز کردستان این سنگر انقلاب ایران به رمز اتحاد و مبارزه انقلابی توده های کارگر و زحمتکش در سراسر کشور تبدیل شده است. رهایی کردستان بدون رهایی کل مردم ایران از بورژوازی و فاشیسم ممکن نیست. رهایی مردم گُرد و همچنین رهایی از ناسیونالیسم و قوم گرایی خواهد بود، همان طور که دیگر ملل همین مسیر را بالاچار باید طی کند، تا رهایی جمعی و جوهری صورت پذیرد.

رفقا به سمت اسلحه‌ها

مارش ماکس هولز

شعر از ارایش موهزام^۹

ترجمه: حسن معارفی پور

رفقا به سمت اسلحه‌ها حرکت کنید

از کارخانه‌ها بیرون بیایید

بشتابید، مارش، مارش!

زنده باد جمهوری شورایی

زنده باد کمونیسم

زنده باد عمل

زنده باد کسی که جانش را برای پرولتاریا می‌دهد

می‌بینید که زمان پیروزی نزدیک است

ماکس هولز دوباره اینجاست

او پرچم سرخ را برافراشته است

و آن را در هوا به حرکت در آورده است! هورا

نارنجکی دستی به فانوسش آویزان است

اسلحه‌ای در دست

این‌گونه ارتش مارکس هولز در ساسن لاند (منطقه‌ای در مرکز آلمان*) به حرکت در آمده است

به خاطر این (به حرکت در آمدن ارتش ماکس هولز) بورژوازی به زانو در آمده است

او (هولز) گاوصندوق را باز می‌کند

با کشیدن کلت

پس روز پیروزی نزدیک است

ماکس هولز دوباره اینجاست

او پرچم سرخ را برافراشته و

آن را تکان می‌دهد! هورا

اینجا اسلحه‌ها به کار انداخته می‌شوند

⁹ Erich Mühsam (<https://www.volksliederarchiv.de/genossen-zu-den-waffen-max-hoelz-marsch/>)

آنجا انقلاب به جریان در میاید
 بورژوا از ترس خود را خیس می کنند
 و برای سود عرق می کند
 زیپو (پلیس جمهوری وایمار، Sipo تصویری که مردم از پلیس جمهوری وایمار داشتند این بود که موجوداتی هستند که از
 چوب ساخته شدند و جان توی وجودشان کردند) باید به او (سرمایه دار) کم کند!
 باید به دادش برسد
 همین طور ژنرال ارتش آلمان (رایشسور)
 اراذل و اوباش در خدمت سرمایه
 برای سرمایه مقدس
 خوب پیروزی ما نزدیک است
 بورژوازی برای انتقام نفس نفس می زند
 او هنوز قطر کیف پولش قطور است
 هر کس سر هولز را جدا کند و (تحویل دهد)
 صد هزار مارک دریافت می کند
 شما جلادان و جاسوسان
 را این بذر سرخ در هم می کوبد
 چون پرولتاریا برای آزادی اش می جنگد
 پس روز پیروزی نزدیک است
 مگر اینکه رفقا مرده باشند یا دیگر توان نداشته باشند
 هر کس برای آزادی جنگید
 او کاری انجام داده است
 کارگران به سمت اسلحه ها
 از کارخانه ها بیرون بیایید
 برپاخیزید، مارش، مارش، مارش!
 زنده باد جمهوری شورایی

ارایش موهزام این شعر را در زندان نیدرشوننفلد^{۱۰} در آپریل ۱۹۲۰ برای ماکس هولز فرمانده انقلابی و کمونیست ارتش سرخ
 ساسکسن لند مشهور به رابین هود سرخ که توسط مدافعین بربریت در جمهوری وایمار بعد از شورش مسلحانه ای که به رهبری

¹⁰ Niederschönfeld

او صورت گرفت، شکست خود و در نهایت دستگیر شد، سروده است. هولز بعد از دستگیری ابتدا به اعدام محکوم شد اما بعد حکمش حبس ابد تقلیل پیدا کرد و در نهایت در سال ۱۹۲۸ بعد از اینکه نویسندگانی بزرگ از برتولت برشت گرفته تا توماس من و اریش موهزام و سازمان‌هایی همچون کمک سرخ و حزب کمونیست آلمان برای آزادی هولز تلاش کردند، او در سال ۱۹۲۸ آزاد شد و صدها هزار نفر به پیشوازش رفتند.

احزاب ناسیونالیست و رفورمیست گردی، احزابی که به مردم فراخوان اعتصاب و بازگشت از خیابان به خانه‌هایشان را صادر می‌کنند، خجالت نمی‌کشند که اخبار و گزارش ویدئویی اعتراضات مردمی در واکنش به قتل ژینا امینی را در فضای مجازی پوشش می‌دهند. این آشغال‌ها انگار رهبری‌شان در تهران است و حاکمیت بهشان دستور می‌دهد که مردم را به سکوت دعوت کنند. بعد یک عده شعبان بی مخ وابسته به این جریانات می‌آیند و این پاسیفیسم عریان و فرصت طلبی رفرمیستی را توجیه می‌کنند و برای آن فلسفه می‌بافند.

تعطیلی محیط کار بله! تعطیل کردن محیط کار در این شرایط باید همراه شود با تظاهرات خیابانی و شورش و مبارزه مسلحانه توده‌ای. رفقا کار را تعطیل کنید و به سمت تسخیر مراکز پلیس و دیگر مراکز امنیتی هجوم بیاورید و با تسخیر این اماکن اسلحه را به مردم برسانید و نیروی مسلح توده‌ای تشکیل دهید. این تنها پاسخ فاشیسم است، نه بازگشت به خانه و سکوت در مقابل تعرض فاشیسم.

هر کس در مقابل اعتراض مردم و خیزش فعلی بایستد، هر کس دنبال راه‌های قانونی برای گرفتن حق توده‌های ستم‌کش جامعه باشد، هر کس مردم را به رواداری دعوت کند، هر کس مردم را به بازگشت از خیابان به خانه فرا بخواند و هر کس دنبال تظاهرات با مجوز باشد، بدانید یا امنیتی است و ریگی به کفش دارد و یا اصلاح‌طلب و ضد انقلاب. او در کنار فاشیسم ایستاده است.

خیزشی که شکل گرفته است قابل پیش بینی بود. این خیزش امتداد قیام آبان است و به سرعت سراسر کشور را در می‌نوردد و به یک جنبش اصیل با رهبری انقلابی و سوسیالیستی و کارگری تبدیل می‌شود، چون اکثریت مطلق جامعه ایران کارگر و مزدبگیر یا بیکار هستند و قربانی سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی و حاکمیت فاشیستی؛ بنابراین و با توجه به گسترش اندیشه رادیکال و انقلابی در جامعه و تعرضی شدن جامعه، این توده‌های کارگر و زحمتکش و کلاً مزدبگیر به هیچ چیزی جز نابودی و در هم کوبیدن فاشیسم اسلامی رضایت نمی‌دهند.

اتحاد و تشکل طبقاتی نمود بیرونی آگاهی جوهری و طبقاتی از وضع موجود و تلاش برای عبور از سرمایه‌داری و فاشیسم اسلامی است.

مشروعیت جمهوری اسلامی ایران حتی نزد خانواده ارادل و اوباش حکومتی هم زیر سؤال رفته است. یعنی از یک طرف خود اعضای خانواده جلالان فاشیست اسلامی علاقه‌ای به سبک زندگی‌ای که فاشیسم اسلامی برایشان تعیین می‌کند، ندارند و از طرف دیگر اعضای خانواده این جلالان اسلامی و آقازاده‌ها مبتذل‌ترین فرم زندگی انگلی‌ای که تنها لایه‌هایی از بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی سنتی مقیم غرب به آن علاقه‌مند است را زندگی می‌کنند و فراتر از آن، این سبک زندگی انگلی که به اشتباه لایف استایل غربی خوانده می‌شود در واقع بیشتر سبک زندگی جاکش‌ها و ارادل و اوباش قمارباز و صاحبان تن‌فروش خانه‌ها و قمارخانه‌ها و مشاغل سرکاری است را در اوج بی‌شرمی در صفحات فیس‌بوکی و اینستاگرامی خود تبلیغ می‌کنند.

هر کدام از این آقازاده‌ها و اعضای خانواده سفیر - سفرای ایران در خارج کشور چندین تن‌فروش پرایوت (خصوصی برای اجاره) دارند که هر کدام شبی بین پانصد تا هزار یورو فقط پول می‌گیرند به اضافه مخارج جانبی و استخر و مشروبات الکلی و مواد و غیره. به معنی دیگر ایدئولوژی فاشیسم اسلامی و فاشیستی کردن حوزه خصوصی از طریق نکوهش رابطه جنسی خارج از ازدواج و توصیه حجاب و غیره به طور مطلق حتی در میان انگلی‌ترین لایه‌های سپاه پاسداران هم شکست خورده است. در این میان گشت ارشاد و روضه‌خوانی‌های آخوندهای بچه باز، متجاوز و جانی در مورد اخلاقیات اسلامی و غیره بیشتر تلاشی شکست خورده برای حفظ هژمونی‌ای شکست خورده است، هژمونی‌ای که دیگر حتی نمی‌تواند خانواده خود این آخوندها را بسیج کند چه به

جامعه میلیونی که بالای هفتاد و پنج درصد آن به صورت بالقوه آماده سرنگونی این رژیم فاشیستی و آخوند، سپاهی و بسیجی است.

در این شرایط تقابل بین توده‌های کارگر و زحمتکش مردم، کسانی که تحت حاکمیت فاشیسم اسلامی از هر قشر و طبقه‌ای مورد آزار و اذیت قرار گرفته شدند و از تبعات سیاست‌های اقتصادی این رژیم جنایت‌کار رنج برده‌اند، با سران رژیم به شدت قهرآمیز خواهد بود و روزها و ماه‌های بعدی اگر سران رژیم فرار نکنند، یکی پس از دیگری در خیابان‌ها سلاخی می‌شوند.

شهریور ۱۴۰۱

این مطلب تقدیم به تمام کسانی که با خون و مبارزه‌شان راه رسیدن به سوسیالیسم را هموار و یک گام ما را به انقلاب سوسیالیستی نزدیک کرده‌اند. این مقاله بعد از ویرایش مجدد با اضافه کردن پاورقی‌هایی که می‌بینید مجدداً منتشر می‌شود.

در این مقاله از منابع مختلفی از جمله از بحث رفیق بنی آدمچاک^{۱۱} در مورد انقلاب استفاده شده است. از کتاب مارکسیسم و تئوری شخصیت لوسین سو و از کتاب دیگر او با نام جهان را تغییر بده، تا زندگی تغییر کند، مقاله رزا لوگزمبورگ در مورد انقلاب اکتبر و منابع دیگری استفاده شده است که در این شرایط پیشا انقلابی وقت و زمان نوشتن کارهای آکادمیک در مورد انقلاب را ندارم، چون انقلاب بر هم زدن نظم دولتی و آکادمیک بورژوازی هم هست.

ما این لوکوموتیو را تا آخرین ایستگاه انقلاب خواهیم برد

^{۱۱} Bini Adamczak

نویسنده آلمانی و از همکاران بنیاد رزا لوگزمبورگ در آلمان است که کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته از جمله: "کمونیست برای کودکان" که به فارسی هم ترجمه شده است و "به تعبیری انقلاب" در مورد تحولات انقلابی می ۶۸

<https://www.youtube.com/watch?v=rV5vv۶۱XjxU>